

روزنامه ایران

از آغاز تا کنون

شماره ۲۲

□ حسین فرخی

حسین زاهدی نامقی

نمایش نامه: سرگذشت اصنام - نویسنده: حسین زاهدی نامقی - تاریخ نگارش: ۱۳۶۴ - چاپ اول: ۱۳۶۵ - ناشر: حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی - تیراژ: ۵۵۰۰ - تعداد صفحات: ۷۱ صفحه - قیمت ۱۲۰ ریال

نمایشنامه در شش تابلو

بازیگران: ام عاتکه - زن - مرد - ابوعبد - انیس - اسامه - شمامه - هند - عمرو بن هشام - ابوسفیان - امین بن خلف - عبدالعزی - عبدمناف - بلال - برده - منادی - حمزه بن عبدالمطلب - مرد خاکستری پوش - غلام عبدالله بن جرغان - کنیز - وحشی - مکیان - مردان خاکستری پوش - اجیر مردان - سوگواران - توراندازان - سفیدپوشان - سیاهپوشان - کفن پوشان

خلاصه نمایشنامه

«زن» در کنار بت بزرگ، به شکوه و شکایت می پردازد. شوهرش در پی اوست و می خواهد دختری را که زن بدنیا آورده است بکشد و سرانجام دختر را می گیرد تا از بین ببرد. «ام عاتکه» نیز در کنار بت ناله و شیون می کند، شیون از فقر و زندگی و نداری. خبر می آورند که «عاتکه» دختر او خود را از کوه پرت کرده است.

پسر دیگر ام عاتکه از گرسنگی و بیماری می میرد و در همین احوال خبر از ظهور اسلام می رسد و دینی که «محمد (ص)» آورده است. بزرگان مکه و قریش دین جدید را نمی پذیرند و سعی در از بین بردن پیامبر اسلام دارند. بلال و دیگران که به اسلام پیوسته اند مورد آزار و شکنجه قرار می گیرند. حمزه به یاری پیامبر می شتابد. در جنگ، کفار شکست می خورند. برادر، پدر و عموی «هند» همسر ابوسفیان کشته می شوند و ابوسفیان به تلافی شکست، در صدد انتقام برمی آید. هند غلامی سیاه را به نام «وحشی» اجیر می کند تا حمزه را در جنگ احد از پای درآورد. وحشی در مقابل وسوسه آزادی و زر و سیم فراوان، حمزه را به شهادت می رساند. نمایشنامه با اذان بلال پایان می گیرد که بر بالای کعبه همه را به نماز می خواند.

* * *

«سرگذشت اصنام» چیزی ورای نمایشنامه های دیگری که درباره تاریخ اسلام نگاشته شده اند، ندارد و تقریباً در رده آنهاست. مسئله جاهلیت اعراب قبل از ظهور اسلام، کشتن دختران توسط پدران و بت پرستی اعراب.

در چنین شرایطی پیامبر بزرگ اسلام ظهور می کند و سخن از عدل و داد و برابری دارد، چیزی که برای بزرگان و ثروتمندان عرب غیر قابل قبول است. از همین رو، بزرگان و ثروتمندان عرب، نخستین کسانی هستند که در مقابل پیامبر طغیان می کنند. و در نقطه مقابل طبقه محروم و مستضعف نخستین یاوران پیامبر هستند. «سرگذشت اصنام» در یک نگاه کلی به بررسی این مسئله می پردازد. آدمهای نمایشنامه یک بعدی هستند و نویسنده با انتخاب حجم گسترده ای از دوران ظهور اسلام و قبل از آن که از عهده پرداخت شخصیت های نمایشنامه بر نمی آید، نه تنها نتوانسته گوشه ای از این دریای معرفت را تصویر کند، که حتی لطمه هایی نیز به شخصیت های مثبت نمایشنامه زده است.

از «زاهدی نامقی» نمایشنامه دیگری به نام «به خورشید سپارید» در دفتر نهم سوره از انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی در سال ۱۳۶۶ در ۲۷ صفحه به چاپ رسیده است.

مر ترضی زمانی نیا

نمایش نامه: مصعب و خباب (دو شهید) - نویسنده: مر ترضی زمانی نیا - چاپ اول: ۱۳۵۵ - ناشر: غدیر - تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه - تعداد صفحات: ۴۰ صفحه - قیمت: ۳۰ ریال

مصعب

بازیگران: مصعب - اولی - دومی - جوان تازه وارد - مرد شیک پوش - عتبه - عکرمه - سومی - نجاشی - عمرو عاص - سیاه پوست - جعفر

«مصعب» در خانواده‌ای از اعیان قریش بدنیا می‌آید. با اسلام آوردن «پیامبر اکرم (ص)» معب نیز مسلمان می‌شود و به عنوان اولین سفیر پیامبر به یثرب می‌رود تا تبلیغ اسلام را بدهد و بگیرد. آنها در حبشه پناهنده شده‌اند، عمروعاص برای گرفتن آنها می‌رود که توسط شاه حبشه، مورد بی‌مهری قرار می‌گیرد و مسلمانان مورد احترام فراوان قرار می‌گیرند. سرانجام مصعب در جنگ احد کشته می‌شود.

خیاب شغل آهنگری دارد. پس از اینکه پیامبر اسلام می‌آورد، خیاب به وی می‌گردد. اب مورد سخت‌ترین آزار و شکنجه‌ها قرار می‌گیرد، اما دست از اسلام برنمی‌دارد و انجام در ایام پیری در حالیکه با یاد و خاطرات گذشته دلخوش است و مدام از صدر اسلام دیگران می‌گوید به رحمت ایزدی می‌پیوندد. هر دو متن ضعیف و ابتدایی و فاقد ارزش‌های نمایشنامه‌نویسی هستند.

نمایشنامه: آوخ (دفتر نمایش ۱ - مجموعه نمایش‌های ایرانی) - نویسنده: محمدرضا ز ندی - تاریخ نگارش: پاییز ۱۳۶۳ - چاپ اول: ۱۳۶۸ - ناشر: نمایش - تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه - تعداد صفحات: ۷۳ - قیمت: (مجموعه کتاب) ۹۰۰ ریال

بکران: جوان - مادر - زن - پیرمرد - عزیز فیلسوف - عزیز مطرب - عزیز چاخان - عزیز بی - سیاهپوش یک - سیاهپوش دو - قهوه‌چی - پسر بچه

چهار عزیز (عزیز دهاتی، عزیز چاخان، عزیز مطرب، عزیز فیلسوف) خلق آویز شده‌اند. «مرد» و «پیرزن» برای «عزیز دهاتی»، «زن» برای «عزیز چاخان»، «جوان» برای «عزیز مطرب» در، برای «عزیز فیلسوف» ناله و شیون می‌کند. جنازه عزیزها بر مجسمه هیولایی آویزان با داد و فریاد «هیولا»، دیگران متواری می‌شوند و عزیزها جان می‌گیرند. در بازی‌هایی انجام می‌شود، سرگذشت هر کدام از عزیزها و نحوه معتاد شدن آنها تصویر می‌شود. عزیز سوف ابتدا نویسنده‌ای است که قصه اعتیاد دیگران را می‌نویسد ولی در نهایت خودش معتاد می‌شود. در پایان «جوان» ساز پدرش عزیز مطرب را برمی‌دارد تا در خدمت به مردم از آن استفاده کند. سیاهپوشان قصد دارند او را نیز معتاد کنند ولی جوان به تماشاگران می‌برد.

* * *

«هیولا» و «سیاهپوش‌ها»، مظهر و نمادی از قدرتهای شیطانی هستند، قدرتهایی که در نابودی و استعمار بشریت دارند. حالا هیولا از طریق «دیو سپید» وارد می‌شود. طعمه‌ها هم مشخص است. آدم‌هایی که هر کدام به عللی اجتماعی و البته اخلاقی این سرنوشت هولناک می‌شوند. عزیز مطرب، شغل نوازندگی، ارتباط با کافه و عرق و بزم و ... زمینه اعتیاد فراهم است. عزیز چاخان، گول زرنگی خود را می‌خورد و وقتی درست و حسابی به جیب می‌زند، اسیر وسوسه و حسادت دوستان می‌شود. زندگی را از دست می‌دهد و حتی مرگ پسر شش‌ساله‌اش هم نمی‌تواند غیرت از دست رفته او را برگرداند. عزیز بی، ساده‌دل و خام. در مقابل «آریاب» طغیان می‌کند و وقتی که به شهر می‌رسد توسط بزرگ‌زاده‌ها معتاد می‌شود. عزیز فیلسوف، بچه یتیمی که مادر او را با هزار بدبختی و سخت‌بزرگ کرده، می‌خواهد قلمش در خدمت محرومان باشد اما او نیز توسط هیولا به دام باد می‌افتد. نمایشنامه سه طیف شخصیت دارد، هیولا و سیاهپوش‌ها، ظالم‌های شناخته شده. عزیزها که طعمه‌های نمایشنامه هستند کسانی که در اثر غفلت بازیچه امیال و آرزوهای خود می‌شوند. فریب‌خورده‌ها - و طیف سوم - مظلوم‌های نمایشنامه، جوان، مادر، زن، مرد و پیرزن روستایی و پسر بچه.

این جدال همیشگی تاریخ جوامع بشری است و حالا نویسنده آن را در چهره مواد مخدر و اعتیاد ترسیم کرده است. شکست لحظات، بازی در بازی‌ها و روایت شخصیت‌ها و ساده از شیوه «فاصله‌گذاری» در جهت گسترش و بسط متن، قابل تعمق است.

نمایشنامه: مگر آدم مرده نمی‌تواند بایستد - نویسنده: کاظم سادات اشکوری - چاپ فروردین ۱۳۵۵ - ناشر: آبان - تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه - تعداد صفحات: ۶۰ صفحه - قیمت: ۱۰۰ ریال

پیرمرد به خانه باز می‌گردد

خلاصه نمایشنامه:

«پیرمردی» می‌خواهد از خیابان عبو کند شود. مقداری میوه همراه دارد. خیابان سخت شلوغ است. حتی از محل عبور عابر پیاده هم نمی‌تواند بگذرد. روی زمین می‌افتد. کسی کمک می‌کند تا سرانجام از خیابان عبور می‌کند. در کوچه‌ای از بالاروی سرش سطلی پر از آب صابون خالی می‌شود و بچه‌ها در حال بازی فوتبال با لگد به پایش می‌زنند و در نهایت با سر و وضع خاک‌آلوده، زخمی و مجروح به خانه می‌رسد.

حادثه‌ای در شب

خلاصه نمایشنامه:

در شلوغی یک خیابان، یک ماشین شخصی با یک تاکسی تصادف می‌کند. هر دو راننده دست به یقه می‌شوند، مرد چهارشانه‌ای از راه می‌رسد و آنها را جدا می‌کند. موتور سیکلت مرد را می‌زدند.

آقای سخی زاده عرض مختصری داشتم

خلاصه نمایشنامه:

آقای «سخی زاده» سعی دارد در زندگی منظم و مرتب و معتقد به اصول انسانی باشد. در همین رابطه است که دیگران از اخلاق او سوءاستفاده کرده و مدام سرکیسه‌اش می‌کنند.

قربان امر دیگری ندارید

خلاصه نمایشنامه:

آقای «اخمو» رئیس اداره است. او هم مثل بقیه اهل زدوبند نیست. آقای «لاغر زاده» برای استخدام پیش او می‌رود، او شرایط لازم را برای استخدام ندارد، آقای اخمو او را رد می‌کند. «معاون» تلفن می‌زند و سفارش لاغر زاده را می‌کند.

قضیه مستأجری که صاحبخانه شد

خلاصه نمایشنامه:

«مستأجر» مدتیست در خانه‌ای زندگی می‌کند و بتدریج آنقدر بر «صاحبخانه» مسلط شده است که حالا سر او داد و فریاد هم می‌زند. بچه‌های صاحبخانه دو بار داخل حیاط می‌شوند و دنبال گربه می‌گردند و در این گیرودار شیشه پایین را می‌شکنند. مستأجری با صاحبخانه جروبحث می‌کند و سرانجام وسایل صاحبخانه را بیرون می‌ریزد.

برای تراشیدن ریش فرصت زیاد است

خلاصه نمایشنامه:

«ریشو»، «سبیلو»، «هیپی» و «پپی»، در قهوه‌خانه با هم جروبحث می‌کنند. آنها در مورد تازه‌های ادبی که چاپ شده است و همینطور شعر نو، حرف می‌زنند هیچی غریب‌گر است. بحث بر سر هنرمند تهرانی و شهرستانی مطرح می‌شود و آنها معتقدند که امکان فعالیت بیشتر برای مرکز نشین‌ها وجود دارد و همینطور وابستگی فرهنگی و هنری به خارج از کشور رشد یافته است.

مگر آدم مرده نمی‌تواند بایستد

خلاصه نمایشنامه:

«مرد روستایی» بعد از سه روز قاطرسواری و هفت روز انتظار، بالاخره به اتاق دکتر راه پیدا می‌کند تا «پسر» مریضش را معاینه کنید. نیمساعت از وقت موردنظر بحث «دکتر» با «دکتری دیگر» را شامل می‌شود و یکربع راه هم دکتر به تلفن زدن اختصاص می‌دهد. سرانجام بچه می‌میرد.

* * *

نوشته‌ها در حد یکسری کارهای کوتاه و بلند نمایشی است. نمایشنامه‌های مجموعه می‌خواهد از مسائل و مشکلات جامعه در قالبی طنزگونه سخن بگوید. نویسنده در بعضی از نمایشنامه‌ها از فضای تئاتری خارج شده و به صورت کار سینمایی متن را تحریر کرده است. در مجموعه نمایشنامه‌های موردنظر، کار قابل قبولی وجود ندارد.

از «کاظم سادات اشکوری»، نمایشنامه‌ای دیگری به نام «برگها می‌ریزند» شامل «ر» و «زرد و سیاه» توسط انتشارات اشرفی در سال ۱۳۵۱ به چاپ رسیده است.

نمایشنامه: تراژدی آقای قانع - نویسنده: حمید سعیدی امجد - تاریخ نگارش: مهر ۱۳۶۷، تهران - چاپ اول: زمستان ۱۳۶۸ - ناشر: نشر زلال - تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه - تعداد صفحات: ۷۹ صفحه - قیمت: ۲۸۰ ریال

نمایشنامه در هفت تابلو

یازیکران: یانیس - دیانیرا - هیلومن - یولی - ژرژ - کارلوس - میکاس - خبرنگار بارانی پوش - خبرنگار دوربین بدست - خبرنگار عینکی - نظامی

نمایشنامه در یک پرده

یازیکران: آقای قانع - شیخ - پریدخت - پری خاتون - صالح زاده - خانم صالح زاده - زن صالح - صالح - اقتداری - ارباب قادری - هوشمند

خلاصه نمایشنامه:

«آقای قانع» یک مغازه فروش تابلوهای نقاشی دارد، زن او «پریدخت» معلم است و هر دو شرایط سختی به سر می‌برند. چند ماه کرایه «صاحبخانه» آنها عقب افتاده و آقای قانع در کنار فروش تابلوهای نقاشی نویسندگی هم می‌کند، او می‌خواهد نویسنده‌ای بزرگ شود و یک تراژدی تمام‌عیار از خود به یادگار بگذارد. در رویاهایش «شیخ» که در واقع جد اوست ظاهر می‌شود، دنیای این دو با هم گره می‌خورد. شیخ حکایت خود را مطرح می‌کند، او نیز مثل آقای قانع درگیر مشکلات بوده است، باغی که «ارباب» به واسطه طلب خود، می‌خواهد از او بزور بگیرد. شیخ از آموزگارش آقای «صالح» کمک می‌خواهد. صالح پولهای شیخ را می‌گیرد و وعده می‌دهد که با آن کاسبی کرده و پس از چند ماه چند برابر آن را پس می‌دهد تا او بتواند قرض ارباب را بدهد، در موعد مقرر صالح ادعا می‌کند که ضرر کرده است، ناله‌های «پری خاتون» (زن شیخ) هم به جایی نمی‌رسد ارباب و صالح خانه شیخ را آتش می‌زنند و او در آنجا می‌سوزد. «آقای صالح زاده» از خریداران تابلوهای نقاشی است که مدام به مغازه آقای قانع می‌آید. پسران او در خارج از کشور زندگی می‌کنند و تابلوی قدیمی را که آقای صالح زاده برای آنها می‌فرستد به قیمت خوبی می‌فروشند. صالح زاده سخت علاقمند به خریدن یک شمایل قدیمی است که متعلق است به جد آقای قانع و به همین دلیل هم آقای قانع حاضر به فروش این میراث خانوادگی نمی‌باشد. صاحبخانه سخت به آقای قانع برای پرداخت کرایه‌های عقب‌افتاده فشار می‌آورد. «هوشمند» نقاش جوانی است که برای مغازه تابلو نقاشی می‌کشد و مادر او نیز بیمار است که آقای قانع در حد امکان به او کمک می‌کند. صاحبخانه برای وصول طلب خود می‌آید. قانع حاضر می‌شود تابلوی شمایل را به آقای صالح زاده بفروشد، اما با وسوسه «زن صالح زاده»، او از خرید منصرف می‌شود. «مادر» هوشمند می‌میرد. آقای قانع سگته می‌کند و او را به بیمارستان می‌برند، هوشمند از راه می‌رسد، کسی در مغازه نیست، او تابلوی جدیدی کشیده است، آن را باز می‌کند، شمایلی است از آقای قانع.

* * *

تلفیق دو دنیای متفاوت، دوره ارباب رعیتی و انسان معاصر و تبدیل ارباب در پروسه زندگی به صاحبخانه و رعیت به کارمند، این چیزی است که «امجد» در متن نمایشنامه «تراژدی آقای قانع» آن را دستمایه قرار داده است. حلقه پیوسته زندگی آدمهایی که غم نان دارند و مجبورند زیر ستم مضاعف زندگی کنند. «تراژدی آقای قانع» در حقیقت تراژدی زندگی انسان معاصر است. تراژدی آدمهایی که برای زنده بودن مجبورند خود را به آب و آتش بزنند. قانع، پریدخت و هوشمند، هر کدام سعی دارند با تلاش و دوندگی شبانه‌روزی روی پای خود بایستند. پریدخت با معلمی، هوشمند با نقاشی کشیدن و قانع با فروش تابلوها و تلاشی که برای نوشتن دارد. آدمهای دیگر مثل صالح زاده و زنش، و صاحبخانه در واقع طفیلی‌های اجتماع هستند. آدمهایی که از نفس کشیدن دیگران ارتزاق می‌کنند و از دسترنج دیگران شکم خود را فرجه می‌کنند، دقیقاً مثل آباء و اجدادشان در گذشته، صالح و ارباب نمونه‌های بارز آن هستند. و شیخ گذشته قانع است، رعیتی که زیر بار ظلم و جور خان در نهایت توسط آموزگارش و با دسیسه ارباب کشته می‌شود.

تلاش جد آقای قانع (شیخ) توسط ارباب و صالح (آموزگارش) به هدر می‌رود و در واقع آنها سرمایه رعیت را بالا می‌کشند، این دنیای گذشته آدمهاست و در دنیای معاصر هم تلاش و دسترنج پریدخت و قانع و هوشمند توسط صاحبخانه و صالح زاده‌ها بالا کشیده می‌شود. تکرار تراژدی آدمهای ضعیف جامعه.

امجد در تراژدی آقای قانع، مشکل بسته زندگی آدمهای محروم جامعه را مطرح می‌کند. کار ساده و روان است و خواننده به راحتی با آدمهای نمایشنامه ارتباط برقرار می‌کند. سادگی (شیخ)، جد آقای قانع در برخورد با پسرعمویش صالح و ارباب در واقع به نوعی هالو بودن او را می‌رساند و از نکات ضعف نمایشنامه است. اما در مجموع امجد توانسته است این تکرار تراژدی انسانها را در عصرهای مختلف خوب مطرح کند. نکته دیگر مسئله بودن فرزند بودن قانع و پریدخت است، که فکر می‌کنم نویسنده به عمد آن دو را تنها آورده است، چرا که از دید نویسنده اگر قرار باشد این تراژدی در آینده نیز تکرار شود و فرزندان قانع جانشین پدر باشند، همان بهتر که اصلاً آنها فرزند نباشند. و می‌بینیم که این تراژدی تکرار می‌شود، لحظه‌ای که قانع سگته می‌کند و او را به بیمارستان می‌برند و هوشمند، جوان نقاش، با تابلوی جدیدی از راه می‌رسد، شمایلی از آقای قانع، یعنی تکرار تراژدی.

نمایشنامه: قضیه تراخیس - نویسنده: حمید سعیدی امجد - تاریخ نگارش: ۲۵ مرداد ۱۳۶۸ - چاپ اول: پاییز ۱۳۶۹ - ناشر: نشر زلال - تیراژ: ۵۵۰۰ - تعداد صفحات: ۱۳ صفحه - قیمت: ۳۰۰ ریال - اجرای اول اسفندماه ۱۳۶۸ به کارگردانی نویسنده در سالن اصلی تئاتر شهر - تهران

خلاصه نمایشنامه:

«یانیس هراکلس»، سردبیر مبارز و چپ روزنامه «تن واحد» و از اعضای حزب که تبعید شده است بعد از پنج سال با توجه به سیاست کنونی دولت «یونان» به خانه برمی‌گردد. «ژرژ» از رفقای قدیم او که حالا در ارتش صاحب‌منصب است به استقبال او آمده و همینطور خبرنگاران و عکاس‌ها و «کارلوس» و «میکاس» که هر دو از اعضای حزب بوده‌اند.

یانیس از راه می‌رسد و به علت خستگی عذر خبرنگاران را می‌خواهد. «هیلوس» پسر یانیس که حالا در یک دانشگاه درس می‌خواند از سفر برمی‌گردد. بلافاصله از فردای ورود یانیس اعضای حزب در صدد جلب‌نظر و توجه یانیس برمی‌آیند و همینطور حکومت وقت نیز از طریق ژرژ سعی در ارتباط با یانیس دارد. یانیس که انگار از مبارزات سیاسی گذشته دل خوشی ندارد، سعی دارد زندگیش را عوض کند. او قصد دارد مشغول نوشتن رمانی شود به نام «گل سرخ» و همین کتاب برای دولت و حزب هم مورد توجه است و هر کدام سعی دارند ناشر این کتاب شوند. یانیس برای نگارش کتاب به بیلاق می‌رود، در آنجا هم نمی‌تواند کار تمام کند، فشار از دو طرف به یانیس برای عضویت در حزب و دولت زیاد می‌شود و یانیس سخت در فشار روحی قرار می‌گیرد. نامه‌ای از سوی دوست حزبی‌اش میکاس به یانیس می‌رسد و از طرفی ژرژ قول هرگونه مساعدتی را از سوی دولت به یانیس می‌دهد تا یانیس به دولت همکاری کند. ژرژ با زن یانیس (دیانیرا) ارتباط برقرار می‌کند و نامه میکاس را از طریق او به دست می‌آورد. هیلوس پسر یانیس به خدمت دولت درآمده است، او با پدر درگیر می‌شود و مطبوعات با تیرهایی این خبر را درج می‌کنند.

هم دولت و هم حزب به نوعی سعی دارند یانیس را به سمت خود بکشانند. یانیس به بن‌بست رسیده است، او به دفتر روزنامه حزب می‌رود و در آنجا میکاس را که حالا سردبیر روزنامه شده است از بین می‌برد وقتی به خانه برمی‌گردد با جسد زنش دیانیرا مواجه می‌شود که خودکشی کرده است. ژرژ سخت از مردن دیانیرا ناراحت است، پلیس یانیس را همراه می‌برد، در حالیکه هیلوس بر جنازه مادر صبحه می‌زند.

* * *

نمایشنامه نویسان ایرانی، گاهاً متونی را نیز درباره حوادث خارجی به رشته تحریر درآورده‌اند. علت اصلی نگارش این متون بستگی به نوع نمایشنامه و شرایط اجتماعی و سیاسی نویسنده داشته است، اما عمدتاً این آثار رگه‌های سیاسی داشته‌اند. نمایشنامه‌هایی که در آن نویسنده خواسته است یک حرکت سیاسی و یا یک نظام سیاسی و اجتماعی را محکوم کند، نظامی دیکتاتوری و یا تبعات نظام که در جامعه بروز پیدا کرده است. «دست بالای دست» مصطفی رحیمی، «شیخ سدوم» نوشته جواد مجابی، از این دست نمایشنامه‌هاست و یا بیشتر نوشته‌های «محمد رحمانیان»، اینها در واقع سعی دارند ناهنجاری‌های اجتماعی و سیاسی جامعه خود را رقم بزنند و از این طریق متوسل به کشوری دیگر می‌شوند تا بزعم خودشان برایشان مشکلی ایجاد نشود، در حالیکه همان موضوعات و محورهای سیاسی و اجتماعی را اگر در یک متن ایرانی تنظیم کنند ارزشمندتر است. «قضیه تراخیس» نیز نمایشنامه‌ای است کاملاً امروزی درباره سیاست و اهداف سیاسی.

قصه یک مبارز سیاسی که تبعید شده و حالا در بازگشت با مشکلات عدیده‌ای روبروست. به نوعی از هم پاشیدن نظام مارکسیستی و از سوی دیگر نظام استکباری در متن مدنظر است. به نظر می‌آید که «امجد» نیم‌نگاهی به ساختار تن «شیخ سدوم» داشته است.

است. «قضیه تراخیس» ا می‌توان یک تراژدی مدرن نامید، سرنوشتی که برای شخصیت‌های نمایشنامه رقم می‌خورد و در نهایت به فاجعه‌ای می‌انجامد که یک خانواده در آن متلاشی می‌شود. زن خودکشی می‌کند، پدر به زندان می‌افتد و پسر بزرگ خانواده بی‌سرانجام می‌ماند. قصه نمایش خیلی ساده و آرام آغاز می‌شود و به تدریج شکل می‌گیرد و خیلی خوب و روان به پیش می‌رود و در نهایت فاجعه به وقوع می‌پیوندد. شخصیتها محدود و در عین حال متناسب با قصه انتخاب شده‌اند. دیالوگ‌نویسی خوب است و فضا سازی و ساختار نمایشنامه نیز اشکال آنچنانی ندارد.

ارتباط عاشقانه ژرژ با دیانیرا، در عین بروز در متن به سمت ابتدال حرکت نمی‌کند، همینطور رابطه پنهانی یولی، دختر خدمتکار با هیلوس که از لابلای متن می‌توان آن را دریافت. دیالوگ‌های یولی و دیانیرا نیز در لحظاتی تبدیل به طنز گزنده می‌گردد که درد جای خود متناسب و متین به کار رفته است.